



نشریه علمی علم و تمدن در اسلام
سال هفتم / شماره بیست و هفتم / بهار ۱۴۰۵



doi: 10.22034/icrs.2025.535159.1362

بررسی جایگاه فرهنگ و هنر در حکومت خوارزمشاهیان

(با تأکید بر زبان فارسی)

محمد حسن رحیمیان^۱

چکیده

تاریخ خوارزمشاهیان در هیاهوی هجوم مغول تیره گشت و به محاق رفت. بیشتر مورخان جز بی‌تدبیری و ستمگری از آنها نقل نکردند چرا که نه محبوب هواداران خلیفه بغداد بودند و نه اتابکان بازمانده سلجوقیان از آنها خرسند. پژوهشی گسترده در منابع بیانگر این است که خوارزمشاهان چه نخستین آنان یعنی انوشکین و چه واپسین آنان یعنی جلال‌الدین سرگردان، به طرز شگفت‌آوری حامی فرهیختگان علم و ادب بودند و پشتیبان قدرتمند زبان فارسی. اما چه چیز سبب شد این سلاطین ترک زبان به چنین کاری دست یازند؟ مدعای این پژوهش این است که خوارزمشاهان برای حفظ مشروعیت مردمی و وجهه خویش در مقابل بازماندگان سلجوقیان و برساختن پایگاه فرهنگی قدرتمند در مقابل دارالخلافه بغداد، به حمایت از دانشمندان و ادیبان و گسترش زبان فارسی پرداختند تا هم به مقاصد سیاسی خود برسند که در برگزیدن علاءالملک ترمذی برای کسب عنوان خلافت خود را نشان داد و هم موجب آفرینش آثاری به زبان فارسی شدند که تا آن زمان بی‌سابقه بود و پیامد این رنسانس زبان فارسی، حفظ آن در یکی از مهم‌ترین قلمروهای نفوذ زبان ترکی بود. هرچند واقعه هایلّه هجوم مغول پرده سیاهی بر این روزگار روشن کشید و همه چیز را به نابودی و فراموشی سپرد که از آن جمله بودند مراکز فرهنگی خوارزمشاهیان.

واژه‌های کلیدی: خوارزمشاهیان، زبان فارسی، فرهنگ، هنر، هجوم مغول.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه جهرم، جهرم، ایران. mbrahimian@jahromu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۹ نوع مقاله: ترویجی (۱۵۵-۱۲۶)

An Examination of the Role of Culture and Art under the Khwarazmshahs, with an Emphasis on the Persian Language"

Mohammad Hassan Rahimian¹

Abstract

The history of the Khwarazmshahs was overshadowed and obscured by the tumult of the Mongol invasion. Most historians recorded little about them beyond mismanagement and tyranny, since they were neither favored by the supporters of the Abbasid caliph in Baghdad nor welcomed by the Atabegs, the remnants of the Seljuqs. However, a thorough examination of the sources reveals that the Khwarazmshahs—both the earliest, such as Anushtegin, and the last, such as the wandering Jalal al-Din—were remarkably supportive of scholars and men of letters, as well as powerful patrons of the Persian language. But what led these Turkic-speaking rulers to undertake such an endeavor? This study argues that the Khwarazmshahs, in order to preserve their legitimacy and prestige against the surviving Seljuqs and to construct a strong cultural base in opposition to the Abbasid caliphate, actively supported scholars and literati and promoted the expansion of the Persian language. Their political motives were exemplified in the appointment of 'Ala' al-Mulk Termedī as a claimant to the caliphate, while their patronage simultaneously gave rise to unprecedented works in Persian. The result of this Persian renaissance was the preservation of the language in one of the most significant domains of Turkic influence. Yet the catastrophic Mongol invasion cast a dark shadow over this bright era, bringing destruction and oblivion to all, including the cultural centers of the Khwarazmshahs.

Keywords: Khwarazmshahs; Persian Language, Culture , Arts, Mongol Invasion.

1. Assistant Professor of Department of Islamic Sciences, Faculty of Literature and Humanities, University of Jahrom, Jahrom, Iran.

۱. مقدمه

خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۰ ق) نام سلسله‌ای است که به تدریج در جوار حکومت سلجوقیان (۵۹۰-۴۲۹ ق) قدرت گرفتند و با سرنگونی آل سلجوق فرمانروای بسیاری از مناطق ایران شدند. سستی و عدم دوراندیشی سلطان محمد در اتخاذ تصمیم درست در مواجهه با چنگیزخان سبب هجوم ویرانگر مغولان به ایران گردید و در ادامه تلاش‌های دلیرانه اما غیرمدبرانه سلطان جلال‌الدین، فرجام نیکی به همراه نداشت و طومار این حکومت برچیده شد. فاجعه انسانی ناشی از این حملات چنان فراگیر بود که دستاوردهای دوران خوارزمشاهیان را زیر سایه‌ای سنگین فرو برد و اقدامات آنان در اعتلای دانش و فرهنگ و زبان فارسی فراموش شد. بیشتر آنچه از دوران خوارزمشاهی نقل شده، تاریخ سیاسی بوده و توجه چندانی به جایگاه فرهنگ و هنر و زبان فارسی در این حکومت نشده است. مدعای این پژوهش این است که خاندان خوارزمشاهی از سویی برای عقب نماندن از وجهه سلجوقیان و از سوی دیگر برای بساختن پایگاه فرهنگی قدرتمندی در مقابل دارالخلافه بغداد، در گسترش فرهنگ و زبان فارسی از هیچ تلاشی فروگذار نکردند تا هم به مقاصد سیاسی خویش دست یابند که در برگزیدن علاءالملک ترمذی به عنوان مدعی خلافت خود را نشان داد و هم موجب آفرینش آثاری به زبان فارسی شدند که تا آن زمان سابقه نداشت و پیامد این رنسانس زبان فارسی، حفظ آن در یکی از مهم‌ترین قلمروهای نفوذ زبان ترکی بود. موج فارسی‌نویسی که به درخواست ایرانیان از خوارزم برخاسته بود سایر نقاط ایران را نیز تحت تاثیر قرار داد. هرچند توجه به زبان فارسی به این معنا نبود که زبان عربی زبانی بیگانه است بلکه تلاش بر این بود تا این دانش پروری عامه مردم را نیز مفید افتد. نکته دیگر اینکه اگرچه بسیاری از مراکز فرهنگی آن دوران در بلوهای زمانه از میان رفتند اما آثار باقیمانده نیز مورد غفلت قرار گرفته‌اند.

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره خوارزمشاهیان انجام شده است. دسته‌ای به تاریخ سیاسی پرداخته‌اند و دسته دیگر به مذهب، شخصیت‌ها و تک‌نگاری‌های معماری روی آورده‌اند. اما فقدان پژوهشی جامع که به فرهنگ و هنر و جایگاه زبان فارسی در این دوره بپردازد کاملاً حس می‌شود.

قدیانی (۱۳۸۴) در کتاب تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان تا پایان خوارزمشاهیان برخلاف عنوان آن حتی کلمه‌ای درباره فرهنگ و هنر دوره خوارزمشاهی نگاشته است. قفس اوغلی (۱۳۶۷) در کتاب ارزشمند تاریخ دولت خوارزمشاهیان فقط جریانات سیاسی این حکومت را مد نظر داشته و به مقولاتی چون هنر و فرهنگ اشاره‌ای نداشته است. همچنین حسن زاده (۱۳۹۲) در کتاب تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان به فرهنگ و هنر اشاره‌ای ندارد. اکبری (۱۳۷۶) معماری مساجد دوره خوارزمشاهی در خراسان را با جزئیات فنی معماری مساجد مزبور بررسی کرده است. خسروبیگی (۱۳۸۸) اهمیت آثار و طوط و اطلاعاتی که از آن می‌توان درباره سازوکار حکومت خوارزمشاهی به دست آورد، را مورد پژوهش قرار داده است. یاری (۱۳۸۹) جایگاه مذهب در مناقشه خوارزمشاهیان و خلفای عباسی را کاویده و به ضعف خوارزمشاهیان در کسب مشروعیت مذهبی اشاره دارد و یکی از عوامل ناکامی آنها را این مسأله می‌داند. مقیمی (۱۴۰۱) برآن بوده تا فراز و فرود شعر فارسی در عصر خوارزمشاهیان را مورد پژوهش قرار دهد اما تحقیقی دارد نه چندان محققانه که حق مطلب را ادا ننموده است. باوفا دلیوند (۱۳۹۰) به نقش معتزله و اندیشه اعتزال در فضای فکری و فرهنگی خوارزم می‌پردازد و تاثیر این اندیشه را بر شاهان خوارزم و دفاع آنان از آزادی بیان می‌کند. دلایلی که مقاله حاضر را از تحقیقات پیشین متفاوت می‌کند عبارت است از بررسی کامل عوامل توجه خوارزمشاهیان به توسعه فرهنگ و هنر و زبان فارسی همراه با ذکر مصادیق گوناگون و بیان علل در محاق ماندن این فعالیتهای کم نظیر.

۳. شمه‌ای درباره خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۰ ق)

بنیانگذار سلسله خوارزمشاهیان را انوشته‌کین غرجه (۴۹۰-۴۷۰ ق) می‌دانند که به مقام طشت‌داری دربار ملک‌شاه (۴۶۵-۴۸۵ ق) رسید و چون طشت‌خانه با عایدات خوارزم اداره می‌شد در حقیقت حاکم خوارزم نیز به حساب می‌آمد. (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲) پس از وی پسرش قطب‌الدین محمد (۵۲۲-۴۹۰ ق) خوارزم‌شاه شد. (ابن الاثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۰: ۲۶۸) با به حکومت رسیدن اتسز (۵۵۱-۵۲۲ ق) سرکشی خوارزمشاهان در مقابل سلجوقیان آغاز گردید و اتسز در مقابل سلطان سنجر (۵۵۲-۵۱۱ ق) علم طغیان برافراشت. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۸۱) آن‌گونه که رشیدالدین و طوط سرود:

چون ملک اتسز به تخت ملک برآمد دولت سلجوق و آل او به سر آمد

(میرخواند، ۱۳۷۳: ۷۰۴)

پس از اتسز پسرش ایل ارسلان (۵۶۷-۵۵۱ ق) فرمانروا شد. (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۳۳) با آغاز حکومت سلطان تکش (۵۹۶-۵۶۸ ق) اقتدار خوارزمشاهیان افزون شد. به دنبال مرگ تکش، سلطان محمد (۶۱۷-۵۹۶ ق) بر تخت نشست و خوارزمشاهیان را به اوج قدرت رساند. به روزگار وی هجوم هایلّه مغول رخ داد. چون سلطان محمد تمامی ایران را تحت سلطه خود درآورد، به عمر حکومت قره‌خانیان و غوریان پایان داد و با تضعیف قراختاییان، ایران را با مغولان همسایه ساخت. «الحق قوم ختا سدی بودند که بر روی لشکر مغول تبار بودند.» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۹) بررسی چرایی حمله مغول به ایران هدف این پژوهش نیست اما وقتی کاروانی از طرف چنگیزخان به منظور بازرگانی یا جاسوسی وارد ایران شد، اینالجباق حاکم اترار که از نزدیکان مادر سلطان محمد بود، اموال آنان را مصادره کرد و همه را جز یک نفر به قتل آورد. چنگیزخان با اعزام فرستادگانی خواستار تسلیم کردن اینالجباق شد اما آنها را نیز کشتند. (نسوی منشی، ۱۳۸۴: ۵۲) پس چنگیزخان به سوی ایران حمله‌ور شد. سلطان محمد هیچ وقت حاضر به رویارویی مستقیم با مغولان نشد و در گریز از مغولان به طور فلاکت‌باری در جزیره آبسکون درگذشت و پیش از مرگ پسرش جلال‌الدین (۶۲۸-۶۱۷ ق) را به جانشینی برگزید. (نسوی منشی، ۱۳۸۴: ۸۴) مغولان آمدند و مناطق بسیاری را ویران ساختند و ده‌ها هزار نفر را کشتند. جلال‌الدین نبردهای مختلفی با مغولان انجام داد که در برخی از آنها نیز فاتح گردید اما سوءتدبیر، میخوارگی و درافتادن وی با همه ملوک اطراف سبب شد کاری از پیش نبرد هرچند دلاوری‌های افسانه‌ای وی سبب شد امیدهایی در دل مردم جوانه زند:

بسیط روی زمین گشت آبادان به یمن سایه چتر خدایگان جهان

کنند تهنیت یکدگر همی به حیات بقیتی که از انسان بماند و از حیوان.

(اصفهانی، ۱۳۴۸: ۳۴)

و مرگش را باور نداشتند «و بعد از سال‌ها هر وقت در میان خلائق آوازه درافتادی که سلطان را به فلان موضع دیده‌اند.... و هر یک چندی در شهرها و نواحی بشارت می‌زدند که سلطان در فلان قلعه و در بهمان قلعه است.» (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۹۱) با مرگ جلال‌الدین خوارزمشاهیان پرافتادند.

۴. الزامات توجه خوارزمشاهیان به فرهنگ و هنر

خوارزمشاهیان که ابتدا به عنوان گماشتگان سلجوقی به عرصه سیاست وارد و به تدریج جایگزین آنان شدند مجبور به تداوم سیاست فرهنگی آنها بودند زیرا با حضور اتابکان لااقل گستره نفوذ فرهنگی سلجوقیان بر تمام ایران وجود داشت. هنگامی که اتسز خوارزمشاه تصمیم گرفت در نیشابور نام سنجر را از خطبه بیندازد با مخالفت شدید مردم مواجه شد که با سرکوب آنان همراه گردید. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۶۹) جانشین وی ایل ارسلان نیز پای بند آداب و رسوم خاندان سلجوقی بود. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۹۶) سلطان محمد پس از استخلاص ماوراءالنهر که وی را اسکندر ثانی نوشتند گفت: «امتداد مدت سنجری در ملک زیادت بودست، تفاؤل را اگر نویسند سلطان سنجر نویسند.» (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۹) انتخاب لقب سنجر توسط سلطان محمد که تقلیدی از نام سلطان باشکوه سلجوقی بود در چنین فضایی شکل گرفت.

منزل تودستگه سنجری طعمه توسینه کبک دری

(نظامی، ۱۳۱۳: ۱۷۷)

از سوی دیگر اختلاف ایجاد شده میان خوارزمشاهیان با خلفای بغداد که از زمان المقتدی لامرالله (۵۵۰-۵۳۰ ق) شروع شده بود (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۷۹) و با تحریک قراختایان و مغولان توسط الناصر (۶۲۲-۵۷۵ ق) برای حمله به خوارزمشاهیان (جوینی، ۱۳۸۲: ۱۲۰) ادامه یافت، سبب شد خوارزمشاهیان برای مقابله با نفوذ دارالخلافه بغداد دست یاری به سوی علما و ادیبان دراز کنند. در آن ایام استفاده از نفوذ علما برای پیشبرد اهداف سیاسی امری متداول بود که تحت تاثیر مدارس نظامیه شکل گرفته بود. نظامیه ها برای تاثیر در امور سیاسی و مذهبی تاسیس شده بودند و سلجوقیان با استفاده از مدرسان و عالمان از مشروعیت بخشی آنها بهره می بردند. هنگامی که میان سلجوقیان و بزرگان نظامیه اختلاف افتاد خلفای بغداد درصدد جذب آنها برآمدند. (یوسفی و بیات، ۱۴۰۰: ۱۷۱) وقتی نزاع تملک عراق عجم میان الناصر و تکش درگرفت، خلیفه که خواهان استرداد آن بود، هیأتی را به ریاست مجیرالدین ابوالقاسم بغدادی، یکی از مدرسین نظامیه بغداد به حضور خوارزمشاه فرستاد. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۱۷۱) این موارد سبب رقابت پیدا و پنهان خوارزم و بغداد شد. اوج اختلافات هنگامی بود که سلطان محمد از علما فتوا گرفت که بنی عباس برحق نیستند و تصمیم گرفت سید

علاءالملک ترمذی را به جای الناصر به خلافت برساند. (جوینی، ۱۳۸۲: ج ۲: ۹۶) از آنجا که در میان جند و خوارزم منطقه ای به نام بغدادک وجود داشت (حموی، ۱۹۷۷: ج ۱: ۴۵۶) شاید این نام‌گذاری نیز برای رقابت با بغداد یا تحقیر آن بوده باشد.

۵. شواهد توجه خوارزمشاهیان به فرهنگ و هنر

از توجه خوارزمشاهان به هنر و فرهنگ اشاراتی فراوان در منابع برجای مانده است. علاوه بر هنرپروری شاهان، فضای علمی خوارزم نیز چنین اقتضا می‌کرد. زکریای قزوینی که در همان ایام می‌زیست در شرح احوال فخر رازی می‌نویسد «عوام خوارزم همگی کلام شناسند» (زکریای قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۴۵) و پیداست که توجه حداکثری به علم کلام به هیاهوی علمی منجر می‌شد. گسترش مکتب اعتزال و رویکرد عقل‌گرایانه این مکتب نیز در ایجاد این فضا در خوارزم بی‌تاثیر نبود. (باوفا دلیوند، ۱۳۹۰: ۳۹) هنرورزان و صاحبان حرفه در روزگار صلح تلاش می‌کردند تا در کانون‌های تازه شکوفا شده همچون دربار خوارزمشاهیان یا منطقه گرگان به کار مشغول شوند (اتینگهاوزن، ۱۳۷۸: ۴۹۴) و «آثار خیر ایشان (خوارزمشاهان) در زمین ایران چندین بماند که در حزر و حصار نیاید. (جوزجانی، ۱۳۴۲، ج ۱: ۲۹۷) توجه به اکثر رشته‌های دانش در این ایام شگفتی‌آور است به نحوی که در همه جا ردی از بزرگان علوم دینی، ادبی، معماری، پزشکی و مهندسی به چشم می‌آید. به روزگار انوشtkین، جلالله زمخشری مفسر قرآن و صاحب تفسیر کشاف در خوارزم بود.

(Azizkhodjaye, 1997:85) شهرستانی مؤلف کتاب ملل و نحل نیز به هنگام حکمرانی قطب‌الدین محمد، در خوارزم می‌زیست. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۸۹۰) قطب‌الدین با اهل علم و دین هم‌نشین بود (ابن الاثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۰: ۲۶۸) و همین سبب شد سید اسماعیل جرجانی، کتاب ذخیره خوارزمشاهی را به نام وی بنگارد. (جرجانی، ۱۳۸۰: ۳۱) هنرپروری در خون خاندان خوارزمشاهی جریان داشت چنان‌چه جرجانی مدتی بعد خلاصه‌ای از ذخیره خوارزمشاهی را با عنوان خُفی علائی به فرزند و جانشین قطب‌الدین یعنی اتسز تقدیم کرد. (جرجانی، ۱۳۶۹: ۸) اتسز حاکمی فرهنگ دوست و ادیب و دیندار بود و «ارباب فضل را بنواخت و متاع هنر را خریداری کرد.» (عوفی، ۱۹۰۶،

ج: ۱: ۳۶) «از فضل و هنر و علم نصیب کامل داشت و حضرت خوارزم بواسطه فضل و احسان او مجمع افاضل گشت.» (جوزجانی، ۱۳۴۲، ج: ۱: ۲۹۹)

قطب دین اتسز غازی که به رفعت قدرش هست با کنگره چرخ برابر گشته
در هنر وقت مجارات چو صاحب بوده در وغا روز ملاقات چو حیدر گشته

(عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱: ۸۵)

وطواط در نامه‌ای به یکی از اهالی قلم که از جور روزگار در رنج بود، از وی خواست که برای رفاه حالش به دربار خوارزمشاهیان بیاید. «چه عیش او اینجا مهناتر و اسباب نعمت او مهیاتر خواهد بود.» (وطواط، ۱۳۸۳: ۶۶) اتسز از توجه به مناطق تحت فرمانش غافل نبود. ووطواط نامه‌ای از وی ذکر می‌کند که در تفویض مدرسه و درس به فرزند عالمی متوفی آمده است: «پدر او سال‌های بسیار مُدرس مدرسه مرو که به خاندان ما منسوب است، بوده است و چون او به جوار رحمت ایزد انتقال کرد مدرسه پدری به او ارزانی داشته گشت.» (وطواط، ۱۳۳۸: ۴۰) از فرهیختگان دیگر علوم، دو تن از نویسندگان کتاب‌های تاریخ خوارزم یعنی ابوالحسن بن ابوعلی خوارزمی (متوفای ۵۳۵ ق) و ابومحمد محمود بن ارسلان خوارزمی (متوفای ۵۶۷ ق) در دربار اتسز بودند هرچند که از آثار آنان اطلاعی در دست نیست. (Azizkhodjajev, 1997: 86) ادیب صابر نیز به دربار اتسز رفت و آمد داشت که به علت جاسوسی برای سلطان سنجر وی را در جیحون غرق کردند. (آذریگدلی، ۱۳۷۸: ۳۵۰) پس از به قدرت رسیدن تکش و محمد دانشمندان بیش از پیش در دربار آنها گرد آمدند. تکش مردی فرهیخته و عالم بود. فقه حنفی و علم اصول فقه را به خوبی می‌دانست. (ابن الأثیر، ۱۹۶۶، ج: ۱۲: ۱۵۷) موسیقی را به خوبی می‌شناخت و برای حنفیان مدرسه بزرگی بنا کرد. (ابن کثیر دمشقی، ۱۹۶۶، ج: ۱۳: ۲۲)

بهاءالدین بغدادی رییس دیوان رسایل تکش دستوره‌های فراوانی را از او یاد می‌کند که نشان از توجه سلطان به گسترش علم و مراکز فرهنگی دارد. در نامه انتصاب صدرالدین محمد بن خلف اکملی به ریاست دیوان قضا آمده است تا در عمارت مساجد و مواضع خیر که متعلق به دیوان قضا بوده است کوشش کند. (بغدادی، ۱۳۸۵: ۷۱) همو در مثالی که جهت نصیرالدین وزیر به تولیت اوقاف مدرسه خاتون صادر گردید می‌نویسد: «دیه سکان اخسک وقف مدرسه خاتون بها است و به سبب عدم

کفایت متولی رو به خرابی نهاده است و بقعه مزبور که محل تدریس علماست به اندراس کشیده شده است و رأی ما براین است که صاحب منصبی جدید منصوب نماییم.» (بغدادی، ۱۳۸۵: ۸۱) تکش در فرمان دیگری برای آبادانی خوارزم به شمس الدین دستور می‌دهد که «باید تمام هم و غم خویش را معطوف آبادانی مملکت نماید.» (بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۸۰) در همین ایام ابوالفتح ناصر مطرزی خوارزمی که از زبان‌شناسان معروف بود در خوارزم زندگی می‌کرد. (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۳۵) چنین بود که فخر رازی پس از سه سال اقامت در دربار تکش کتاب جامع العلوم را به وی تقدیم کرد. (فخر رازی، ۱۳۸۲: ۷۰) علاقه تکش به علم تا آنجا بود که بنا به وصیتش، پس از مرگش سلطان محمد جسدش را در مدرسه‌ای بزرگ و باشکوه که خود تکش ساخته بود دفن کرد. (ابن الاثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۲: ۱۵۷) حکیم نجیب الدین سمرقندی پزشک نامدار و صاحب کتاب الأسباب والعلامات در دوران تکش و علاء الدین محمد می‌زیست و در سال ۶۱۹ق در هیاهوی مغول کشته شد. (گلشنی و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۵) با ملاحظه تاریخ سیاسی خوارزمشاهیان و مجادلات مداوم شاهان مستقر با مدعیان سلطنت، این حجم عظیم از توجه سلاطین خوارزم به فرهنگ‌پروری و دانش شگفت می‌نماید.

سلطان محمد نیز سیره پدر را دنبال کرد. او مردی فاضل بود و علم فقه و اصول فقه و دیگر علوم را به خوبی می‌دانست. (ابن کثیر دمشقی، ۱۹۶۶، ج ۱۳: ۸۹) علما را تکریم می‌کرد و به آنها محبت داشت و با نیکی رفتار می‌کرد. با آنها می‌نشست و در مناظرات آنها شرکت می‌جست. (ابن الاثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۲: ۳۷۱) سلطان محمد از اسلاف خویش پا را فراتر نهاده و مجدانه در پی دانش‌های زمانه بود به طوری که در زمان تکش که فخر رازی در خوارزم تدریس داشت سلطان محمد در کلاسش حاضر می‌شد. (شهرزوری، ۱۹۷۶، ج ۲: ۱۴۷) محمد به خاطر رقابت با بغداد، خوارزم را مرکز علمای بزرگ زمان قرار داد و روحانیون طراز اول را به آنجا فرا خواند. علمای شهری چون فخر رازی، شهاب الدین خیوقی، مجدالدین بغدادی از آن جمله بودند. وی همچنین با علمای خارج از محدوده قلمرو خویش نیز روابط دوستانه برقرار کرد. چنانکه شهاب الدین عمر سهروردی شیخ الشیوخ بغداد را احترام فراوان می‌گذاشت و برایش در ترابوزان زاویه‌ای معتبر ساخته بود. (بیانی، ۱۳۷۰: ۸۰) ابن اسفندیار که در ایام حکومت سلطان محمد به خوارزم سفر کرد، می‌نویسد خوارزم را «اقلیمی در

اقلیمی و بل عالمی در عالمی دیدم، درو چندان تحصیل علم و فواید علما که سراسر گیتی یکی مثل ده یکی ایشان یافت نشود. (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۷) شمس قیس رازی در توصیف وضع حال خوارزم در سال ۶۱۴ ق می‌نویسد که پرچم علم و ادب برافراشته بود «و قدر علماء آن دیار مرتفع و منشور». (قیس‌رازی، ۱۳۱۴: ۳) فخر رازی به خراسان بازگشت و به محمد خوارزمشاه پیوست و نزد او جایگاه بلندی داشت و به بالاترین مقام رسید که که هیچکس را آن جایگاه نبود (ابن خلکان، ۱۹۶۸، ج ۴: ۲۵۰) و برای وی مدارس زیادی در شهرهای مختلف بنا کرده بودند. (ابن کثیر دمشقی، ۱۹۶۶، ج ۱۳ و ۱۴: ۵) فخر رازی مدتی بعد کتاب الاحکام العالیه فی الاعلام المساویه و المطالب العالیه را به نام سلطان محمد تالیف کرد. (باوفا دلیوند، ۱۳۸۸: ۲۶) سراج‌الدین سکاکی نیز از علماء دولت خوارزمشاهیان بود. (الموسوی الخوانساری، ۱۳۹۰، ج ۸: ۲۲۰) اینکه نجم‌الدین کبری صوفی نامدار در سال ۶۱۸ ق در دفاع از خوارزم توسط مغولان به قتل رسید مؤید آن است که دربار سلطان محمد کانون رفت و آمد فضلا و علما بود (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۱۶) زیرا شیخ شاگردان مشهوری مانند سعدالدین حمویه داشت که وی را همراهی می‌کردند. (اسفزاری، ۱۹۶۱: ۲۰۳) افلاکی در شرح حال بهاء‌ولد می‌نویسد که مادر او دختر سلطان محمد بود (افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۵) و بدخواهان میان وی و سلطان اختلاف افکندند و شیخ علیرغم اصرار سلطان مهاجرت کرد. (افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۴) اگر از وابستگی نسبی شیخ ولد با خوارزمشاه بگذریم که با تاریخ همخوانی ندارد (فروزانفر، ۱۳۸۴: ۲۱) این مطلب نیز نشان دهنده ارتباط نزدیک سلطان با علمای مذهبی است. به گفته ابن اثیر مردی در خوارزم به محضر سلطان بار یافت و چون از خادمان حجره النبی بود، مورد تکریم و انعام فراوان او قرار گرفت. (ابن الاثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۲: ۳۷۱) تنها مورد غریب قتل شیخ مجدالدین بغدادی است. «مجدالدین کان فضل و آبادی بود و در علم طب ابدان مسیح زمان و نادره گیهان بود. پانزده سال در خوارزم ریاضت‌های شگرف کرد» (عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۲۳۰) و به امر سلطان در جیحون غرق شد. برخی علت آن را عشق ورزی شیخ به مادر سلطان دانسته‌اند که دور از ذهن است چرا که ترکان خاتون در آن ایام سالخورده بود و نتیجه داشت. از سوی دیگر سلطان محمد از این کار نادم گشت. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۸۴) از دانشمندان سایر علوم می‌توان محمد بن نجیب بکران را نام برد که اثر خود جهان‌نامه را به نام سلطان محمد نوشت. وی اولین نقشه مسطحه شبکه‌دار جهان را ترسیم نمود. (بکران، ۱۳۴۲:

۳) سلطان پس از غلبه بر عثمان خان و تصرف سمرقند در آنجا مسجد جامع تازه‌ای ساخت و عمارات عالی‌ای که محتملاً کاخ بود، احداث کرد. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۶۳)

سلطان جلال‌الدین نیز با اینکه دمی آرام و قرار نداشت و همواره در جنگ و گریز بود با هنر و فرهنگ بیگانه نبود:

«چو آفتاب نیاساید از سفر زیر ا به شرق و غرب چو تیغش همی رسد فرمان.»

(اصفهانی، ۱۳۴۸: ۳۵)

جلال‌الدین به مکرب‌الدین محمد بن ابراهیم پهلوان خوارزمی دستور داد که مدرسه‌ای در اصفهان بسازد و سی هزار دینار از مالیات عراق را بدین منظور اختصاص داد. به دستور وی در دهقان در نزدیکی بخارا کتابخانه‌ای ساخته شد. (Azizkhodjajev, 1997: 86) جلال‌الدین همچنین در سال ۶۲۰ ق که هنوز غوغای مغول برقرار بود بازسازی مراغه را پیشنهاد کرد. به گفته پوپ بررسی محراب زرین فام ساخته شده در ۶۲۳ ق نشان می‌دهد بلافاصله پس از غارت کاشان در سال ۶۲۱ ق اقدام لازم برای بازسازی مسجد آن انجام گرفته است. (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۲۵۲) سلطان چون در سال ۶۲۴ ق به بیلقان و اردبیل رسید و آن دو شهر را ویرانه یافت شرف‌الملک را به عمارت آنها دستور داد و «فرمود که هر یکی را از آجر سوری بنا کردند مگر رعیت رغبت کند. لاجرم به بهترین حالی به عمارت آمدند چنانکه از حال ماضی بهتر شدند.» (نسوی منشی، ۱۳۸۴: ۱۴۰) رکن‌الدین غورسانجی کوچک‌ترین پسر سلطان محمد نیز دستی در هنر داشت. بنا به گفته محمد نسوی وی خطاط بود و «خط منسوب ۱ نبشتی» و خیر بود. (نسوی منشی، ۱۳۸۴: ۳۹)

گماشتگان خوارزمشاهیان نیز به ساخت مراکز فرهنگی توجهی وافر داشتند. سلطان محمد، خواجه زوزن را به حکومت کرمان منصوب ساخت. «او مردی باخبر بود و در خراسان مدارس و رباطات با نام ساخت و قلعه سلامی زوزن را عمارت کرد.» (جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۳۱۴) شهاب‌الدین خیوقی که در مذهب شافعی و در پنج مدرسه خوارزم صاحب فتوا بود «در جامع شافعی خوارزم کتابخانه‌ای که در ماضی و مستقبل زمان مانند آن نباشد بساخت.» (نسوی منشی، ۱۳۶۶: ۵۱)

۱. خطی که به خوبی مُثَل می‌شد و هرکس که می‌دید می‌دانست خط کیست چنانکه می‌گفتند خط ابن مقله است، خط یاقوت است و... برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به تعلیقات محمد قزوینی بر کتاب سیرت جلال‌الدین (منکبری، ۱۳۸۴: ۳۱۵)

۶. اهمیت زبان فارسی در نزد خوارزمشاهیان و آفرینش آثار مهم

ریچارد فرای می‌گوید که بخارا پس از ۶۱۶ ق (آغاز حمله مغول) درون مرزهای یک ترکستان جدید قرار گرفت اما زبان ترکی جای زبان فارسی را اشغال نکرد. هر دو زبان در کنار یکدیگر وجود داشتند و بسیاری از مردم دو زبانه بودند و همچنان که در ادوار پیشین بسیاری از مردم فارسی و عربی هر دو را می‌دانستند در این دوره نیز هم به زبان ترکی و هم به زبان فارسی آشنا بودند. (فرای، ۱۳۴۸: ۲۸۴) اما چرا زبان فارسی جایگاهش را به زبان ترکی واگذاشت؟ می‌توان پاسخ این سوال را در پیشینه عملکرد فرهنگی خوارزمشاهیان یافت. خوارزمشاهان و صاحب‌منصبان و علمایی که با آنها در ارتباط بودند با حمایت از خلق آثار فارسی و ترجمه‌ها و سرودن اشعاری به فارسی وظیفه پاسداشت این زبان را برعهده گرفتند. مگر نه اینکه فردوسی نیز با سرایش شاهنامه زبان فارسی را پاسبانی کرد؟ در تحقق این امر مؤلفه‌های چندانی دخیل بود.

الف: تمایل عوام و خواص به آفرینش آثار به زبان فارسی

بزرگان خوارزم به دنبال رهایی از سلطه زبان عربی بودند. بغدادی رییس دیوان رسایل تکش اذعان می‌دارد که در مجلسی با حضور افراد لایق از وی درخواست شد که «فصلی از عربیت خالی نبشته آید» و او نیز درخواست آنان را اجابت کرد «جهان بکام بزرگان جهان و دوستان یگانه و یاران یکدل و خواجه تاشان دیرینه ی ما باد، شادمانی و خرمی از اندازه بیرون و کامرانی و خوشدلی روز افزون و روزگار سازگار و پروردگار نگهدار.....» (بغدادی، ۱۳۸۵: ۲۹۱) عامه ایرانیان نیز رغبت چندانی به عربی نداشتند. قاضی حمیدالدین بلخی (معاصر اتسز و ایل‌ارسلان)، این مطلب را چنین ادیبانه می‌گوید: «فسانه بلخیان به لغت کرخیان^۱ خوش نیاید و سمر رازیان^۲ به عبارت تازیان دلکش ننماید.

با یار نو ار غم کهن باید گفت لابد به زبان او سخن باید گفت

لانفعل و افعال نکند چندین سود چون با عجمی کن و نکن باید گفت

(بلخی، ۱۳۶۲: ۵)

۱. محله ای معروف در بغداد

۲. اهالی ری

رضی‌الدین نیشابوری نیز در مقدمه کتاب مکارم‌الاخلاق که آن را به خواش مجیرالدین نصر بن احمد دهستانی نوشت، می‌نویسد: «و اگرچند نثر پارسی شیوه معهود و طریق مالوف این داعی نبوده است لکن ایادی و صنایع ولی نعمت آن اقتضا کرد که به هر طریق که ممکن گردد در قضای حق آن عواطف و عوارف خوصی نموده آید.» (نیشابوری، ۱۳۴۱: ۲)

نجم‌الدین رازی نیز که پس از هجوم مغول خوارزم را ترک کرد (جامی، ۱۳۳۶: ۴۳۵) علت تالیف مرصادالعباد را چنین می‌نویسد: «بدان که اگرچه در طریقت کتب مطول و مختصر بسیار ساخته‌اند و در آن بسی معانی و حقایق پرداخته و لیکن بیشتر به تازی است و پارسی زبانان را فایده‌ای زیاده نیست. مدتی بود جمعی طالبان محقق و مریدان صادق ازین ضعیف با قلت بضاعت و عدم استطاعت مجموعه‌ای به پارسی التماس می‌کردند.» (رازی، ۱۳۱۲: ۷)

سیف‌الدین باخرزی عارف مشهور نیز در رساله عشق خویش التزام نوشتن به زبان فارسی را یادآوری می‌کند: «اگر اسرار تفسیر جمله به زبان عرب تقریر کرده شود بعضی از دوستان بی نصیب مانند و خوبرویان فوایدجو در پرده زبان حجازی روند. پس صواب آنست کی مایده فایده را عام نهیم، باقی دُر لطایف را به زبان دری تمام کنیم.

با یار نو از غم کهن باید گفت با او به زبان او سخن باید گفت

لا تفعل و افعل نکند چندین سود چون با عجمی کن و نکن باید گفت

(افشار، ۱۳۸۵: ۱۰۱)

ب: رقابت با دارالخلافه بغداد و عدم آشنایی شاهان خوارزم به زبان عربی: گویند رشید و طواط شعر شاعران را به سمع شاه می‌رساند (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳۲۹) و این مستلزم سرودن به فارسی بود زیرا شاه از عربی بهره‌ای نداشت و احتیاج به ترجمه بود. سلطان محمد در پاسخ به سفیر خلیفه، شهاب‌الدین عمر سهروردی که با نقل حدیثی از پیامبر (ص) از وی خواست متعرض بنی عباس نشود گفت: اگرچه من مردی ترکم و لغت عربی نمی‌دانم اما معنی حدیث را فهم کردم. (نسوی منشی، ۱۳۸۴: ۲۱)

سخنی تاثیرگذار شاید مشابه گفتار یعقوب لیث که چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. سلطان که در مجالس علما بزرگ شده بود، یادگیری زبان عربی برایش دشوار نبود اما وی فارسی را ترجیح می‌داد. بی‌گمان سلطان تقویت زبان فارسی را برای مقابله با نفوذ خلیفه عباسی مناسب می‌دانست. در اینجا

این سوال پیش می‌آید که با وجود این موارد چرا دوگانه نوشتن به فارسی و عربی ادامه یافت؟ یکی اینکه عربی زبان دین بود و مورد احترام عامه مردم و کسی را خیال دشمنی با آن نبود اما فهم سطوح دشوار و فنی آن برای عوام امکان پذیر نبود و امکان فراگرفتنش برای همه دشوار بود. دیگر این که مطابق سنت دوران سلجوقی «از تحریر تازی چاره‌ای نبود و هرکس از طلبه علم انشاء دست به شعبه ای از شجر لغت عربی میزدند و به استفادت از دانشمندان آن علم شریف رغبتی می نمودند تا بدین سبب آن اسم و رسم برجای بماندست و میان متحلیان به حلیت آن حرفت و متملان آن معرفت ازین جهت عزیز می‌بوده.» (بدیع جویی، ۱۳۲۹: ۲) از سوی دیگر به علت مهجور ماندن زبان فارسی در دوران قبل، برخی واژگان فراموش شده و چاره‌ای جز یادگیری زبان عربی نبود، همانطور که جرفادقانی در مقدمه ترجمه تاریخ یمنی می‌گوید: «اهل خبرت و معرفت دانند که در لغت پارسی مجال زیادت تانقی نیست.» (عتبی، ۱۳۳۴: ۲۵)

در قرن ششم غلبه تازی بر پارسی چنان قوت گرفته بود که نویسندگان از قدرت زبان پارسی نومید شده و همه به نشر و بسط زبان عربی توجه داشتند (بهار، ۱۳۹۱، ج ۲: ۳۶۳) و این نتیجه عدم توجه به زبان فارسی بود که از بدو ظهور دولت آل سلجوق به خاطر تعصب پادشاهان و امرای ترک در نگاهداری صورت دیانت، در ایران روی نمود. (بهار، ۱۳۹۱، ج ۲: ۳۶۳) از سوی دیگر نامه‌های ارسالی به برخی ممالک دیگر همچون دارالخلافه را حتما باید به زبان عربی می‌نوشتند و همچنین رسم بود که به علمای دین و مفسران به عربی نویسند. از بیست و پنج نامه عربی رشید و طواط، چهار عدد خطاب به دارالخلافه، پانزده عدد به امامان، مفتیان، اصحاب حدیث و خطیب و مابقی در واگذاری مناصب دینی چون اوقاف و قضا و احتساب است. (وطواط، ۱۳۸۳: ۵) بغدادی می‌نویسد دو قصیده به موقف عرض خواستم برد. یکی پارسی معنی این تألیف دیگری تازی مشتمل بر تهنیت ایام شریف.» (بغدادی، ۱۳۸۵: ۳۱۴) که ایام شریف همان مناسبت‌های مذهبی بود.

۱-۶. رنسانس زبان فارسی با آفرینش اولین آثار فارسی

سید اسماعیل جرجانی، کتاب معروف ذخیره خوارزمشاهی را به فارسی به نام قطب‌الدین محمد نگاشت. اهمیت این کار در این بود که قبل از این اثر، بیشتر تألیفات پزشکی به زبان عربی بود.

(جرجانی، ۱۳۸۰: ۳۱) «کتاب را ذخیره خوارزمشاهی نام کرد تا همچون نام او خداوند اندر آفاق معروف گردد و به پارسی ساخت تا به برکت دولت او منفعت این کتاب به هرکسی برسد و خاص و عام را بهره باشد.» (جرجانی، ۱۳۸۰: ۳۲) جرجانی همچنین کتاب الأغراض الطیبه و المباحث العلانیه را به فارسی بنا به خواهش وزیر اتسز تألیف کرد که از خفی علانی حجم بیشتری داشت. (جرجانی، ۱۳۶۹: ۶) اتسز با شعر فارسی بیگانه نبود. آن هنگام که فردی دبیرش و طواط را کچل خواند، ابیاتی برایش سرود:

از فضل سرت بر آسمان می‌ساید زان بر سر تو موی همی برناید
ما را سر تو چو دیده در می‌یابد بر دیده اگر موی نباشد شاید

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۳۷)

ابیاتی را نیز در پاسخ به سلطان سنجر سرود:

اگر بادپایست یکران شاه کُمت مرا پای هم لنگ نیست
چو او آید اینجا من آنجا روم خدای جهان را جهان تنگ نیست
ملک شهریارست و شاه جهان گریز از چنین پادشا ننگ نیست.
و سروده هایی چون:

ز آن بد نکنم که خیر محضم ز آن بذل کنم که بحر و کانم
شکر ایزد را که خصم امروز پیرست و ضعیف و من جوانم
یا

آن معشوق زهره رخ همی داشت امید کان خوبی و این عشق بماند جاوید
از گردش چرخ و سیر ماه و خورشید او سبلت سبز کرد و من موی سپید
یا

بر ران جهان نشان فرمان منست در گوش فلک حلقه ی پیمان منست
با این همه سلطنت که امروز مراست تحصیل رضاء دوست ایمان منست.

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۳۸)

رشید و طواط خود ادیبی توانمند بود. او کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر را نوشت که اولین کتاب فارسی در صنایع شعری است که به دست ما رسیده است. (وطواط، ۱۳۶۲: ۱) و طواط در سبب تألیف کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر چنین گوید که اتسز وی را احضار کرد و کتاب ترجمان البلاغه را نشان داد و چون دیدم کاستی‌هایی دارد به تألیف این کتاب همت گماشتم. (وطواط، ۱۳۶۲: ۱) و طواط به زبان عربی و فارسی کاملاً مسلط بود:

از تازی و از پارسی ار هست تفاخر پس بنده تو والی این هر دو زبانست.

(وطواط، ۱۳۳۹: ۱۰۶)

به گفته دولتشاه سمرقندی، و طواط ترجمه فارسی صد کلمه امیرالمومنین علی(ع) را انجام داد. (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۹۱) و طواط به هنگام محاصره قلعه هزار اسب توسط سلطان سنجر در جواب این شعر انوری:

ای شاه جهان ملک جهان حسب تراست وز دولت و اقبال شهی کسب تراست
امروز به یک حمله هزار اسب بگیر فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست
ایات زیر را در وصف اتسز سرود که موجب خشم سنجر شد اما از خون وی گذشت:
ای شه، که به جامت می صافی ست نه دُرد اعدای تو را ز غصه خون باید خورد
گر دشمنت ای شاه، بُوَد رستم گرد یک خر ز هزار اسب نتواند برد

(رازی، ۱۳۷۸: ۵۸۱)

وطواط با شاعرانی مثل خاقانی، ادیب صابر، سوزنی سمرقندی، رشیدی سمرقندی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، رضی‌الدین نیشابوری در ارتباط بود. (وطواط، ۱۳۳۹: ۲۰) کتاب فصل الخطاب را به نام ایل ارسلان بن اتسز نگاشت و کتاب‌های تحفه الصدیق، انس اللفهان، مطلوب کل طالب، غرر الأقوال و منشآت را به نام سلطان شاه بن ایل ارسلان نوشت. همو کتاب منیه المتکلمین را به نام تاج‌الدین ابوالفتح برادرزاده اتسز نوشته است. (وطواط، ۱۳۳۹: ۳۰)

عوفی رباعی زیر را از تکش یاد می‌کند:

در زین سخا نشست دانم کردن گر کوه زرست پست دانم کردن
لیکن چو خزانه‌ای که می‌باید نیست از نیست چگونه هست دانم کردن

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۴۱)

احتمالاً قاضی حمیدالدین عمرو بلخی کتاب مقامات حمیدی را که اولین مقامه نویسی به زبان فارسی است، تحت زعامت خوارزمشاهیان نوشت زیرا زمان نگارش این اثر یعنی ۵۵۰ یا ۵۵۱ ق هنگامی بود که به علت اسارت چندساله سلطان سنجر در دست غزان، خراسان زیر سلطه اتسز و ایل ارسلان قرار داشت. (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۵۱) او چون دید مقامات همدانی و حریری به «عبارت تازی و لغت حجازی ساخته و پرداخته شده و عوام عجم را مفید نه» تصمیم گرفت مقامه‌ای به فارسی بنویسد. (بلخی، ۱۳۶۲: ۴) سلطان محمد نیز شعر پارسی می‌سرود و خط می‌نوشت: «در شهر نیشابور در دیه شبرقان باغی است ملک خداوند ملکه ترکان، در آنجا به خط پادشاه رباعی دیدم نبشته و جماعتی از ارکان دولت حکایت کرده‌اند که این خط پادشاه است اما معلوم نیست که گفته اوست یا از آن دیگری، باری سخن پادشاهانه است:

چون دید فلک نمآندش قوت و تاب اندر کف من تیغ چو یک قطره آب
دستم چو سحاب آمد و این طرفه که دید ابری که به یک قطره جهان کرد خراب

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۴۳)

وقتی هندوخان برادرزاده سلطان محمد با اییات زیر خواهان خراسان شد:

گفتار تو را خنجر بران ما را کاشانه ترا مرکب و میدان ما را
خواهی که خصومت ز میان برخیزد خوارزم ترا شها خراسان ما را

سلطان در پاسخ گفت:

ای جان عم این غم ره سودا گیرد وین پند نه در تو و نه در ما گیرد
تا قبضه شمشیر که پالاید خون تا آتش اقبال که بالا گیرد

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۴۳)

مجدالدین محمد پاییزی نسوی، مداح سلطان محمد بود و شاهنشاهنامه‌ای ساخته و وقایع سلطان را به نظم درآورده بود. (عوفی، ۱۹۰۳، ج ۲: ۳۴۵) اشرفی سمرقندی شاعر نیز در بخارا سلطان را مدح می‌گفت و عوفی او را در مدرسه سفینه دیده بود. (عوفی، ۱۹۰۳، ج ۲: ۳۹۰) شاعری به نام سید ذوالفقار شروانی، تاریخ احوال سلطان محمد را بر وزن شاهنامه به نظم آورد. (رازی، ۱۳۷۸: ۱۴۷۱)

شمس قیس رازی صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار عجم از سال ۶۰۱ تا سال ۶۱۴ ق در قلمرو سلطان محمد اقامت داشت و سپس همراه سلطان عازم عراق شد اما با هجوم مغول به دربار اتابکان فارس پناه آورد. (قیس رازی، ۱۳۱۴: ۳) سیف الدین اسفرنگی شاعر معروف نیز در دربار سلطان محمد به سر می برد و او را ستوده است. (اسفرنگی، ۱۹۷۹: ۲۳) شه خسرو نشان سنجر که چون در صف کین آید مجوف گردد از تیرش چو ناوک نیزه اعدا. (اسفرنگی، ۱۹۷۹: ۸۶) کتاب لباب الالباب سدیدالدین عوفی که اولین تذکره به زبان فارسی است در سال ۶۱۷ ق تألیف شد. (عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۳۳۹) هرچند در آن هنگام عوفی در خوارزم نبود. عوفی همچنین ترجمه الفرج بعد الشده اثر قاضی تنوخی از عربی به فارسی را انجام داد که از میان رفته است. (عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۲۳) ابن اسفندیار نیز هنگامی که در خوارزم به سر می برد ترجمه عربی نامه تنسر از ابن المقفع را به فارسی ترجمه کرد و در ابتدای کتاب خویش یعنی تاریخ طبرستان قرار داد. (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۷) پسر دیگر تکش به نام ملک علی شاه نیز با فرهنگ بیگانه نبود و رباعیاتی از وی نقل شده است آنگاه که پس از اختلاف با برادرش سلطان محمد، در فیروزکوه تخت گاه غوریان بود:

از آن تخت شاهانه بگذاشتم که از بخت وارون ستوه آمدم
ز پیروزه گون چرخ فیروزی ندیدم به پیروزکوه آمدم

یا

پیوسته غمت مرا مشوش دارد عیش خوش من عشق تو ناخوش دارد
بر آتش چهره زلف جعدت گویی از بهر دلم نعل در آتش دارد

یا

مجنون گشتم ز عشقت ای زیبا یار زنجیرم زن زان سر زلفین چو مار
از خویش چو بیگانه شدم در غم تو آن زلف چو زنجیرم زن باز مدار

(عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۴۹)

به گفته نسوی، سلطان جلال الدین مردی بود در هیأت ترکان و متکلم بدان زبان، به پارسی نیز سخن می گفت. (نسوی منشی، ۱۳۶۶: ۲۱۴) علاوه بر افرادی مانند وطواط و بهاء الدین بغدادی، می توان از صدرالدین ملک السادات نیشابوری صاحب دیوان استیفا نام برد که تاریخ سلطان محمد را تحریر

می‌کرد و اشعار عربی و فارسی می‌سرود. (عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱، ۱۴۴) رساله حبسیه بهاءالدین بغدادی نیز به نثر عالی و فارسی است. (عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱، ۱۳۹) از زین‌الدین خوشانی کلیددار سلطان محمد نیز اشعاری به فارسی گزارش شده است. (عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱، ۱۴۵) عمادالدین مؤید اسفراینی دبیر سلطان محمد نیز به فارسی شعر می‌گفت. (عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱، ۱۴۸) نجم‌الدین کبری نیز فارسی‌سرا بود. (آذریگدلی، ۱۳۷۸: ۲۸۸) مجدالدین بغدادی نیز اشعاری به فارسی داشت که محمد عوفی خود از زبان وی شنیده بود. (عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱، ۲۳۱) نظام‌الدین جامی ریاست دیوان انشا هم اشعاری به پارسی سروده بود. (عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱، ۱۵۱) جلال‌الدین فضل‌الله خواری در مدح سلطان تکش یا سلطان محمد شعر می‌سرود. (عوفی، ۱۹۰۶، ج: ۱، ۲۷۸) سید علاء‌الملک ترمذی که از شاگردان فخررازی بود و سلطان قصد داشت وی را به جای خلیفه بغداد بنشاند نیز به فارسی و عربی شعر می‌گفت. (ابن ابی‌اصیبه، ۱۹۶۵: ۴۶۶) امام رکن‌الدین امام‌زاده به هنگام شهادت توسط مغولان این ابیات را سرود:

گفتم که دلم گفت که خون کرده ماست گفتم جانم گفت که در پرده ماست
گفتم که سگ کوی تو افتاده ماست گفتا من این دم که فرا کرده ماست

(جوزجانی، ۱۳۴۲، ج: ۱، ۳۱۲)

شایان ذکر است که در سال ۶۱۴ق اولین ترجمه از کتاب سیره‌النبی ابن اسحاق توسط رفیع‌الدین اسحاق همدانی در شهر ابرقو برای اتابک سعدبن زنگی انجام شد. (همدانی، ۱۳۸۳: ۴) همان ایامی که سلطان محمد خوارزمشاه با اتابک مواجهه کرد و پس از اسارت وی را گرامی داشت. این ترجمه تحت تاثیر موج فارسی‌نویسی بود که از خوارزم برخاسته و سایر نقاط ایران را تحت الشعاع قرار داده بود.

۷. علل نابودی گسترده مراکز فرهنگی خوارزمشاهیان

برخلاف کتاب‌های باقیمانده دوران خوارزمشاهی، مراکز فرهنگی سرنوشت شومی یافتند و اینک جز آثاری انگشت‌شمار، اثری از آنها باقی نیست. برای فقدان این آثار علل چندی را می‌توان بر شمرد.

الف: **اختلافات مذهبی:** وجود فرقه‌های مذهبی گوناگون در قلمرو خوارزمشاهیان سبب اختلافات عقیدتی و نزاع‌های خونین می‌شد و پیروان هر مکتب سعی در نابودی آثار مخالفین داشتند. به طوری که مسجد جامع را که شمس‌الدین مسعود هروی نماینده سلطان تکش به سبک اصحاب امام شافعی در مرو ساخته بود، مخالفین حنفی به آتش کشیدند. (نظام عقیلی، ۱۳۶۲: ۲۶۷)

ب: **استیلای غزان و غوریان:** نظام عقیلی می‌گوید که مملکت بواسطه استیلای غزان خرابی یافته بود. (نظام عقیلی، ۱۳۶۲: ۲۶۷) غزان در سال ۵۳۹ق شهر بخارا را ویران و قلعه آن را نابود کردند. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۹) غزان مرو، نیشابور و بلخ را در سال ۵۴۹ق ویران کردند. (فرای، ۱۳۴۸: ۲۴۸) بهار نیز استیلای غزان و غوریان را از علل نابودی مراکز ادب و فرهنگ مانند بلخ، مرو، نیشابور، غزنه و لاهور می‌داند. (بهار، ۱۳۹۱: ج ۲، ۳۵۸)

ج: **عوامل طبیعی (زلزله و سیل):** در سال ۶۰۱ق در هرات یک هفته برف بارید و سیلی بزرگ به راه افتاد و بخش بزرگی از شهر را ویران کرد. (ابن الاثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۲: ۲۰۶) به سال ۱۲۰۹م/۶۰۵ق زلزله‌ای مهیب در خوارزم به وقوع پیوست و بسیاری از بناها را ویران نمود. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۵۴) در همین سال زلزله‌ای در نیشابور رخ داد و خرابی بسیار به بار آورد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۹۰)

د: **حمله مغول:** بزرگترین عامل ویرانی مراکز علمی و فرهنگی دوره خوارزمشاهی هجوم مغولان بود. یاقوت حموی که در سال ۶۱۶ق از خوارزم بازدید کرد اعتراف می‌کند که ولایتی آبادتر از آن ندیده است. (حموی، ۱۹۷۷، ج ۲: ۳۹۶) وی در ادامه می‌گوید کمتر مکانی در دنیا چنان آبادانی دارد. (حموی، ۱۹۷۷، ج ۲: ۳۹۶) اما با تازش مغولان همه چیز دگرگون شد. «احوال بلاد همه متشابه است و غیر از عموم قتل و هلاک بلاد و فناء عباد نه، لاجرم در تفصیل آن فایده نیست. هیچ داری نماند که به ناری نسوخت.» (نسوی منشی، ۱۳۸۴: ۷۹) ویرانگری مغولان به شیوه‌های گوناگون مانند آتش‌سوزی، ایجاد سیلاب‌های مصنوعی یا خرابی با ابزار جنگی انجام شد. شهر و مکان‌های بی‌شمار که روزی آباد بودند چنان ویران شدند که حتی محل اصلی آنان نیز نامعلوم گشت. (ویلبر، ۱۳۴۶: ۴) در فتح بخارا «چنگیز فرمود آتش در محلات زدند و بیشتر شهر به چند روز بسوخت.» (همدانی، ۱۳۳۸، ج ۱: ۳۶۱) در بخارا آتش در محلات انداختند و چون بنای خانه‌های شهر تمامت از چوب بود بیشتر شهر به چند روز سوخته شد مگر مسجد جامع و بعضی سرای‌ها که عمارت آن از خشت

پخته بود. (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۲) خرابی چنان گسترده بود که ابن بطوطه که یک قرن پس از حمله مغول وارد بخارا شد می‌نویسد: «بخارا به دست تنگیز تاتاری ملعون ویران گردید. اینک مساجد و بازارهای آن جز قسمت کوچکی مخروبه است.» (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۴۳) مغولان بیش از همه مساجد و مسجد جامع‌ها را آتش زدند. (ابن کثیر دمشقی، ۱۹۶۶، ج ۱۳ و ۱۴: ۸۷)

مساجد شده خندق پارگین	منابر شده هیزم شوربا
سگ مرده افتاده در موضعی	که بُد جای پیشانی اولیا
چو اوتاد در سجده افتاده سقف	چو ابدال گشته ستون‌ها دوتا
مناره همی زد کله بر زمین	که با خاک کردند یکسان مرا

(اصفهانی، ۱۳۴۸: ۲۵۶)

آنها ترمذ را با خاک یکسان کردند و ترمذ کنونی در نزدیکی ترمذ سابق بنا شده است. (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۴۵) مهاجمان از نیشابور عازم طوس شدند و مشهد علی بن موسی الرضا(ع) را تخریب کردند. (ابن کثیر دمشقی، ۱۹۶۶، ج ۱۳ و ۱۴: ۹۱) در طوس سوبوتای، قبر هارون الرشید را آتش زد. (ساندرز، ۱۳۸۳: ۶۳) مغولان در مرو آرامگاه سلطان سنجر را طعمه آتش ساختند. (ساندرز، ۱۳۸۳: ۶۴) از دیگر ترفندهای مغولان ایجاد سیلاب‌های مصنوعی و تغییر مسیر رودها بود. آنها مسیر جیحون را تغییر دادند و بسیاری از شهرها مانند شهر سوبرلی به زیر آب رفتند. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۷۰۷) به عقیده لسترنج، شکستن سدها و بنه‌ها سبب تغییر مجرای سفلی جیحون شد. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۴۷۲) مغولان پس از آنکه پنج ماه شهر اورگنج را در محاصره گرفتند حایل‌های رود جیحون را خراب کردند و در نتیجه آب جیحون و شعب آن به شهر سرازیر گردید و شهر به زیر آب رفت. از آن وقت مسیر جیحون به شرق اورگنج در غیر مجرای سابق افتاد و تمام آن سرزمین را آب گرفت و پس از چندی آب‌ها به سمت جنوب غربی سرازیر گردیده وارد بستر قدیم جیحون شد و در محل منقشلاخ به دریای خزر ریخت. در گرگانج نیز مغولان سد را خراب کردند و آب شهر را ویران ساخت و تنها دو ساختمان یکی کشک آخچاک و دیگری مرقد سلطان نکش برپای ماند. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۹۰۶) به هنگام محاصره سمرقند نهر ارزیز را خراب کردند و مسجد جدید الاحداث سلطان محمد را طعمه آتش کردند. (بارتولد، ۱۳۵۲: ۸۶۱) تا یک قرن بعد از حمله مغولان هنوز سمرقند

ویرانه بود. (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۵۶) بلخ و مرو نیز سرگذشت مشابهی داشتند و از آنها جز ویرانه‌ای به جا نماند. (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۶۱) به گفته یاقوت که در سال ۶۱۶ ق در مرو به سر می‌برد در این شهر ده خزانه از کتب وقفی وجود داشت که در دنیا بی نظیر بود و چندین کتابخانه بزرگ دیگر وجود داشت. (یاقوت حموی، ۱۹۷۷، ج ۵: ۱۱۴) مغولان هرات و اطراف را چنان ویران کردند که از هرات تا مازندران کسی امکان سکونت و زیستن نداشت. (هروی، ۱۳۵۲: ۸۴) محمد نسوی، منشی سلطان جلال‌الدین که پس از کشته شدن سلطان آواره گشته بود، به طعنه درباره خوی می‌نویسد: «بعد از آن پای بسته تقدیر را بر چهارپای بستند و روی به خوی نهادند، چهار روز تا خراب آباد خوی که چندی معماران تاتار به تازگی بنا نهاده بودند و گل آن تا بیشتر پاید به خون دل سرشته و اساس آن تا بسیار ماند بر استخوان نهاده.» (نسوی منشی، ۱۳۴۳: ۹۳) همو در وصف شهر نوشهر که بعد از خوی و قبل از پرگری قرار داشت می‌نویسد: «به پنج شش روز به نوشهر رسیدیم و آن شهرک خرابه‌ایست که مهندسان لشکر خوارزم در نوبت و مدت خویش آنجا اساس فاصبحوا لایری الا مساکنهم نهاده بودند، معماران تاتار که بر عقب رسیدند، تتمه عمارت واجب داشتند و خشت بر خشت نگذاشتند به خنادق آن به جای آب خون در بستند.» (نسوی منشی، ۱۳۴۳: ۱۰۲) بلاد شهرستان که نزدیک نسا بین نیشابور و خوارزم قرار داشت، در زمان حمله مغول خراب شد. (یاقوت حموی، ۱۹۷۷، ج ۳: ۳۷۷) نیشابور نیز سرنوشت شومی داشت. در زمان چنگیزخان خرابی تمام بدان بلده خلدآیین راه یافت. (اسفزاری، ۱۹۶۱: ۱۸۷) چون داماد چنگیزخان طغاجار در اثنای فتح نیشابور کشته شد مغولان هفت شبانه‌روز بر شهر آب بستند (اقبال، ۱۳۸۸: ۵۶) و «از تبذر جو کاشتند.» (اسفزاری، ۱۹۶۱: ۱۹۲) شاید اثرات هجوم مغولان به ایران را بتوان در این جمله خلاصه کرد که شاهی درباره بخارا گفت: «آمدند و کدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.» (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۳)

۸. مراکز و میراث فرهنگی به جای مانده از خوارزمشاهیان

در شهر موسوم به مشهد مصریان در نزدیکی اترک، ویرانه مساجد و مناره‌ها با نبشته‌های عربی باقیمانده است و درکتیبه سر در مسجد شهر نام بانی آن محمد بن تکش ذکر شده است. (بارتولد، ۱۳۵۰: ۳۸)

مناره وابکنت واقع در سی کیلومتری بخارا در سال‌های ۵۹۳ تا ۵۹۵ ق ساخته شده است. (ستوده، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۷۳) از بهترین نمونه میراث باقیمانده از دوران خوارزمشاهی سه مسجد زوزن، فریومد و گناباد را می‌توان نام برد. مسجد گناباد در سال ۶۰۹ ق بنا شده است. (کیانی، ۱۳۹۰: ۷۰) مسجد زوزن به تاریخ ۶۱۶ ق بنا شده است. (گدار و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۸۴) مسجد فریومد در فاصله سبزوار و نیشابور قرار دارد. (کیانی، ۱۳۹۰: ۷۰)

مساجد دیگری نیز مربوط به عصر خوارزمشاهیان وجود دارند که مساجد سنگان پایین خواف، مسجد جامع فردوس و مسجد جامع رقه از این جمله‌اند. (اکبری، ۱۳۷۶: ۱۶۰) در سایر هنرها، سبک ایجاد صنایع دستی به جا مانده از دوره خوارزمشاهیان نیم قرن را در برگرفته و در آثار موجود پس از فرونشستن غوغای مغول نیز به چشم می‌خورد. نقش سواران و زمینه‌های آذین شده با گل‌ها و پرندگان که در سال ۶۰۴ ق معمول بود در آثار سال ۶۶۱ ق نیز دیده می‌شود. به گفته گدار از آنجا که مغولان فاقد هرگونه فرهنگ و هنری بودند که بخواهند بر هنر ایرانی تأثیرگذار باشند می‌توان تنها رکود و سکوتی پنجاه ساله را در این سبک متصور شد که بعد از فتح سراسری ایران توسط هلاکوخان مغول دوباره راه خود را در پیش گرفت. (گدار و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۹۲) گدار آثار هنری فراوانی را برمی‌شمارد که به دوره خوارزمشاهیان تعلق دارند. وی تنوع کارهای تزیینی را ویژگی اصلی هنر اوایل قرن هفتم می‌داند:

۱. سه محراب و یک چهارچوب در که در حرم امام رضا (ع) قرار دارد و به تاریخ ۶۱۲ ق ساخته شد.
۲. قلدح موجود در موزه دانشگاه فیلادلفیا که در سال ۶۰۸ ق ساخته شد.
۳. دوری موجود در موزه تهران که مربوط به سال ۶۱۰ ق می‌باشد.
۴. جامی ساخت کاشان که تاریخ ۶۱۲ ق را بر خود دارد.
۵. ظرفی متعلق به موزه لوور که منقش به پرندگان است و در سال ۶۱۲ ق ساخته شد.
۶. نیمه قمقمه‌ای که شعر زیر را بر روی خود به خط نستعلیق همراه دارد:

آب خوشتر مرا ز باده ز می لمن الماء کل شیء حی

۷. ستاره هشت پر موزه تهران که از قزوین بدست آمده و تاریخ ۶۰۸ ق را دارا می باشد.

۸. کوزه شکسته مربوط به سال ۶۰۸ ق با نقوش سوارکاران و گل و مجلس محاوره. (گدار و همکاران،

۱۳۷۱، ج ۱: ۱۹۲)

علاوه بر موارد فوق، با کاوش‌های باستان‌شناسی از میان ویرانه‌ها، سکه‌های تکش و سلطان محمد، قطعاتی از سرامیک‌های خاکستری‌رنگ مثل کتری‌های بزرگ و کوچک، پارچه‌ها، قدح‌ها، دیگ‌ها و ظروف مخصوص آبیاری به دست آمده است که غالباً در منطقه شاه قلندر بابا (نزدیک هتل خوارزم فعلی) کشف گردیده‌اند. (Azizkhodjajev, 1997: 86)



بشقاب زرین فام در موزه آبگینه و سفالینه های ایران (سال ساخت تا قبل از ۶۱۶ ق)

تا ظن نبری که من کمت میبینم بی زحمت دیده هر دمت میبینم

ممکن نبود که شرح نتوان دادن آن شادی‌ها که در غمت میبینم

(منسوب به رضی الدین نیشابوری یا اوحدالدین کرمانی).

(اسماعیل نصری و همکاران، ۱۳۹۹: ۶۸)



کاسه زرین فام موزه آبگینه و سفالینه‌های ایران (اوایل قرن ششم)
 همواره تو را دولت و عز افزون باد/ اقبال تو بگذشته زحد بیرون باد
 تا هرچه ازین کاسه به کام تو رسد/ ای صدر جهان تو را به جان افزون باد.
 (اسماعیل نصری و همکاران، ۱۳۹۹: ۷۲)

نتیجه گیری

خوارزمشاهیان علیرغم تصویر تاریکی که از آنها به واسطه شکست در برابر مغولان، نمود یافته است شاهانی هنرپرور و ادیب بودند. پژوهشی گسترده در منابع نشان می‌دهد که حمایت ویژه از دانشمندان و عالمان و پرداختن به هنر و ادب ویژگی مشترک این خاندان بوده و از آغازین سال‌های حکومت سلاطین خوارزم تا زمان فروپاشی آن تداوم یافته است که بی‌گمان از تجربه استفاده موفق از مدرسان مدارس نظامیه برای پیشبرد اهداف سیاسی در دوران سلجوقیان نشأت می‌گرفت. این پشتیبانی همچنین برای بهبود وجهه خوارزمشاهیان در مقابل بازماندگان سلجوقیان و کسب مشروعیت در مقابل دارالخلافه بغداد نیز دنبال می‌شد تا برای نیل به مقاصد سیاسی به کار رود که در نهایت با برگزیدن علاءالملک ترمذی به عنوان مدعی خلافت خود را نشان داد. تأکید ویژه خوارزمشاهیان بر گسترش زبان فارسی که هم خواست جمعی ایرانیان بود و هم به منظور مقابله فرهنگی با نفوذ دارالخلافه بغداد، موجب آفرینش آثاری به زبان فارسی شد که تا آن عصر بی‌سابقه بود و به پدید آمدن نخستین کتاب پزشکی به زبان فارسی (ذخیره خوارزمشاهی)، نخستین کتاب فارسی در صنایع شعری (حدایق السحر فی دقایق الشعر)، نخستین تذکره فارسی (لباب الألباب)، نخستین مقامه نویسی

فارسی (مقامات حمیدی)، نخستین ترجمه فارسی نامه تنسر (ابن اسفندیار) و نخستین ترجمه سیره النبی (رفیع الدین اسحاق همدانی) منجر شد که به جرأت می توان آن را رنسانس زبان فارسی نامید و پیامد آن حفظ زبان فارسی در یکی از بزرگ ترین و مهم ترین قلمروهای نفوذ زبان ترکی بود. سلاطین خوارزم و صاحب منصبان آنها همچنین اشعار بسیاری به زبان فارسی سرودند و به ساخت مراکز فرهنگی و علمی مانند مساجد و کتابخانه ها و مدارس پرداختند که بسیاری از آنها در آشوب های زمانه و حمله مغول از میان رفتند هرچند پاره ای نیز باقی ماندند تا شاهی بر هنرپروری خوارزمشاهیان برای آیندگان باشند. بر این اساس ضرورت بازنگری نگاه تاریخی به جایگاه فرهنگ، هنر و زبان فارسی در دوران خوارزمشاهیان امریست که باید تحقق پذیرد.

کتابنامه

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیک (۱۳۷۸). آتشکده آذر، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد (۱۳۲۰). تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس.
- ابن الاثیر، عزالدین علی (۱۹۶۶). الکامل فی التاریخ، بیروت، دار بیروت، ج ۱۰ و ۱۲.
- ابن بطوطه (۱۳۷۶). سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، تهران، چاپ سپهر نقش.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد (۱۹۶۸). وفيات الأعیان و انباء ابناء الزمان، بیروت، دارصادر.
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفدا (۱۹۶۶). البدایه و النهایه، بیروت: مکتبه المعارف، ریاض، مکتبه النصر، ج ۱۳ و ۱۴.
- اتینگهاوزن، ریچارد و الک گرابر (۱۳۷۸). هنر و معماری اسلامی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، سمت.
- اسفرنگی، سیف الدین (۱۹۷۹). دیوان سیف الدین اسفرنگی، تصحیح زبیده صدیقی، مولتان، قومی ثقافتی مرکز بهبود.
- اسفزاری، معین الدین محمد (۱۹۶۱). روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به سعی محمد اسحاق، کلکته، مطبعه روپاسری.
- اصفهانى، کمال الدین اسماعیل (۱۳۴۸). دیوان خلاق المعانی، به اهتمام حسین بحرالعلومى، تهران، کتابفروشی دهخدا.
- افشار، ایرج (۱۳۸۵). دو رساله عرفانی در عشق، تصنیف احمد غزالی و سیف الدین باخرزی، تهران، منوچهری.

- افلاکی، شمس الدین احمد (۱۳۶۲). مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب.
- اقبال، عباس (۱۳۸۸). تاریخ مغول از حمله ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر.
- اکبری، پریوش (۱۳۷۶). «معماری مساجد دوره خوارزمشاهی در خراسان»، فصلنامه اثر، ش ۲۹ و ۳۰، صص ۱۵۹-۱۶۷.
- الموسوی الخوانساری، محمد باقر (۱۳۹۰). روضات الجنات فی احوال علماء والسادات، تهران، اسماعیلیان، ج ۸.
- بارتولد، واسیلی (۱۳۵۰). آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- بارتولد، واسیلی (۱۳۵۲). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱ و ۲.
- باوفا دلیوند، ابراهیم (۱۳۸۸). «مناظرات کلامی امام فخر رازی در خوارزم»، فصلنامه علوم اسلامی، ش ۱۵، صص ۲۱-۵۴.
- باوفا دلیوند، ابراهیم (۱۳۹۰). «مکتب اعتزال در روزگار خوارزمشاهیان»، فصلنامه پژوهش های تاریخی، س ۳، ش ۲، صص ۱۷-۵۰.
- بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲). جهان نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، کتابخانه ابن سینا.
- بغدادی، بهاء الدین محمد (۱۳۸۵). التوسل الی الترسل، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، اساطیر.
- بلخی، حمیدالدین عمرو (۱۳۶۲). مقامات حمیدی، تهران، ترجمه و نشر بین الملل.
- بهار، محمد تقی (۱۳۹۱). سبک شناسی، تهران، امیرکبیر، ج ۱۱.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۰). دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- پوپ، آرتور و فیلیس اکرم (۱۳۸۷). سیری در هنر ایران از دوران پیش از تاریخ تا امروز، ویرایش سیروس پرهام، تهران، علمی و فرهنگی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۳۶). نفحات الأنس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی پور، تهران، کتابفروشی محمودی.
- جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۶۹). خفی علانی، تصحیح علی اکبر ولایتی و محمود نجم آبادی، تهران، اطلاعات.
- جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۸۰). ذخیره خوارزمشاهی، تصحیح محمدرضا محرری، تهران، فرهنگستان علوم پزشکی.

جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۴۳ و ۱۳۴۲). طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل، پوهنی مطبعه، ج ۱ و ۲.

جوینی، منتجب الدین بدیع اتابک (۱۳۲۹). عتبه الکتبه، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ.

جوینی، عطاملک (۱۳۸۲). تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب، ج ۳. حسن زاده، اسماعیل (۱۳۹۲). تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان، تهران، کتاب پارسه.

حموی، یاقوت (۱۹۷۷). معجم البلدان، بیروت، دار صادر، ج ۱.

خسرویگی، هوشنگ (۱۳۸۸). «اهمیت تاریخی آثار رشیدالدین وطواط»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، ش ۴، صص ۷-۳۰.

خواندمیر، غیاث الدین حسینی (۱۳۸۰). حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تصحیح دبیر سیاقی، تهران، خیام، ج ۴.

دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۲). تذکره الشعراء، تصحیح ادوارد براون، تهران، اساطیر.

رازی، امین احمد (۱۳۷۸). تذکره هفت اقلیم، تصحیح سید محمد رضا طاهری، تهران، سروش.

رازی، فخرالدین (۱۳۸۲). جامع العلوم ستینی، تصحیح سید علی آل داوود، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار.

رازی، نجم الدین (۱۳۱۲). مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد، به اهتمام حسین حسینی نعمت اللهی، تهران، مطبعه مجلس.

رنجبر، احمد (۱۳۶۳). خراسان بزرگ، تهران، امیرکبیر.

ساندرز، ج. ج (۱۳۸۳). تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر.

ستوده، منوچهر (۱۳۸۴). آثار تاریخی و وارود و خوارزم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳). مجمع الأنساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

شهرزوری، شمس الدین محمد (۱۹۷۶). نزه الأرواح و روضه الأفراح فی تاریخ الحکما و الفلاسفه، به کوشش خورشید احمد، حیدرآباد دکن.

عتبی، ابونصر (۱۳۳۴). تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف جرفادقانی، تهران، چاپخانه محمد علی فردین.

عوفی، محمد (۱۹۰۶). لباب الألباب، به کوشش ادوارد براون، لیدن: مطبعه بریل.

فرای، ریچارد نلسون (۱۳۴۸). بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۴). شرح زندگانی مولوی، تهران، تیرگان، چ ۳.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۷). سخن و سخنوران، تهران، زوار.
- قدیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان تا پایان خوارزمشاهیان، تهران، فرهنگ مکتوب.
- قزوینی، زکریا (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷). تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داوود اصفهانیان، تهران، نشر گستره.
- قیس رازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۱۴). المعجم فی معانی اشعار عجم، به همت محمد رمضان، تهران، مطبعه مجلس.
- کیانی، محمد یوسف (۱۳۹۰). تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی، تهران، سمت، چ ۱۳.
- گدار، آندره و دیگران (۱۳۷۱). آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چ ۲.
- گلشنی، سید علیرضا و دیگران (۱۳۹۷). «بررسی زندگانی و آثار پزشکی حکیم نجیب‌الدین سمرقندی»، مجله طب سنتی اسلام و ایران، س ۹، ش ۳، صص ۲۵-۳۲.
- لسترنج، گی (۱۳۶۴). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- مقیمی، مسعود (۱۴۰۱). «فراز و فرود شعر فارسی در عصر خوارزمشاهیان»، فصلنامه مطالعات نقد زبانی و ادبی، س ۶، ش ۲۱، صص ۸۲-۹۲.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه (۱۳۷۳). روضه الصفا، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، علمی.
- نسوی منشی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۸۴). سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- نسوی منشی، شهاب‌الدین محمد. (۱۳۶۶). سیره جلال‌الدین، ترجمه محمد علی ناصح، تهران، سعدی، چ ۲.
- نسوی منشی، محمد (۱۳۴۳). نقشه المصنوع، تصحیح امیرحسین یزدگردی، تهران، آموزش و پرورش.

نصری، اسماعیل و همکاران (۱۳۹۹). «مطالعه جایگاه اشعار فارسی در سفال زرین فام در سده‌های میانه کاشان (با نگاهی به آثار موزه آبگینه و سفالینه های ایران)»، فصلنامه کاشان شناسی، س ۱۳، ش ۱، صص

DOI: 10.22052/kashan.2020.111003. ۸۲-۶۳

نظام عقیلی، سیف الدین (۱۳۶۴). آثارالوزراء، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران، اطلاعات.

نظامی گنجوی، ابومحمد (۱۳۱۳). مخزن الأسرار، تهران، ارمغان.

نیشابوری، رضی الدین (۱۳۴۱). مکارم الاخلاق، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

وطواط، رشیدالدین (۱۳۶۲). حقایق السحر فی دقایق الشعر، تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانه سنایی، کتابخانه طهوری.

وطواط، رشید الدین (۱۳۳۹). دیوان رشیدالدین وطواط، تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابخانه بارانی.

وطواط، رشیدالدین (۱۳۸۳). نامه‌های رشیدالدین وطواط، به قلم قاسم توپسرکانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲.

ویلبر، دونالدن (۱۳۴۶). معماری اسلامی در دوره ایلخانان ترجمه عبدالله فریار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

هروی، سیف بن محمد (۱۳۵۲). تاریخنامه هرات، تصحیح محمد زبیر صدیقی، تهران، کتابفروشی خیام. همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳). جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ج ۱.

همدانی، رفیع الدین اسحاق (۱۳۸۳). سیرت رسول الله، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، چ ۳. یاری، سیاوش (۱۳۸۹). «جایگاه مذهب در مناقشه خوارزمشاهیان و خلفای عباسی»، فصلنامه تاریخ ایران،

س ۴، ش ۱، صص ۱۲۷-۱۴۲. DOI: 20.1001.1.20087357.1390.4.1.6.8

یوسفی، جمیله و بیات، حسینعلی (۱۴۰۰). «تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و حنبلی) بر افول نظامیه بغداد»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، ش ۴۷، صص ۱۹۲-۱۶۱.

Azizkhodjajev, Alishir (1997). Khiva the City of a thousand domes, Tashkent, Sharq.